

زمینه‌های تغییر جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه پساجنگ سرد: از منظر جامعه‌شناسی تاریخی

مهدی زیبایی^۱، شهلا نجفی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۴

چکیده: پژوهش پس از فروپاشی شوروی و موفقیت ائتلاف بین‌المللی تحت هدایت ایالات متحده در بیرون راندن عراق از کویت در اوایل دهه ۹۰ میلادی زمینه‌های شکل‌گیری نظام تک‌قطبی به رهبری امریکا در عرصه بین‌الملل فراهم گردید. در این ارتباط، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده جورج هربرت واکر بوش (۱۹۹۲-۱۹۸۸) طی یک سخنرانی از عبارت "نظم نوین جهانی" استفاده نمود که دلالت بر آغاز فصل جدید مناسبات سیاسی بر پایه قدرت فائقه امریکا در عرصه بین‌الملل از جمله خاورمیانه داشت. با این حال، ظهور چین به عنوان قدرت نوظهور و عدم تحقق سیاست‌های منطقه‌ای این کشور در خاورمیانه طی نزدیک به دو دهه اخیر گویای ناکافی بودن قدرت ایالات متحده در برپایی نظم مورد نظر است. با آن که ایالات متحده در دو دهه پایانی جنگ سرد، بدون تردید، بازیگر اصلی خاورمیانه به حساب می‌آمد اما در دوره پساجنگ سرد قدرت این بازیگر به تدریج دستخوش فرسایش آشکار گردیده است. حال سوال این است که چه عواملی زمینه‌ساز افول جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه پساجنگ سرد بوده‌اند؟ واکاوی حقایق تاریخی گویای آن است که مجموعه‌ای از نتایج گسترش اقتصاد نئولیبرالی در سطح جهان (تعمیق فقر در منطقه)، تحولات محیط بین‌الملل (نتایج غیرمنتظره روند جهانی‌سازی) اهداف غیرواقع‌گرایانه (حمایت جانبدارانه از اسرائیل)، محاسبات اشتباه (حمله به عراق) و ... که پیشینه آنها بعضاً به پیش از اتمام جنگ سرد باز می‌گردد، موجب تضعیف موقعیت امریکا در عرصه بین‌الملل به‌طور عام و در خاورمیانه به‌طور خاص گردیده است. نوشتار حاضر قصد دارد در پرتو نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل تغییر جایگاه منطقه‌ای ایالات متحده را در خاورمیانه پساجنگ سرد مورد بررسی قرار دهد. با توجه به چارچوب نظری بحث حاضر، روش‌شناسی مبتنی بر دوگانه قیاس-استقرا خواهد بود؛ به‌طوری‌که از منظر نگرش کل به جز تاریخ و در عین حال جز به کل جامعه‌شناسی موضوع تغییر موقعیت ایالات متحده مدنظر قرار خواهد گرفت.

واژگان اصلی: ایالات متحده، نئولیبرالیسم، جهانی‌سازی، حمله به عراق، نظم منطقه‌ای.

۱. استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

zibaei@soc.ikiu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی - گرایش مسائل ایران، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

shahla.najafi10@gmail.com

مقدمه

بدون شک یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های زوال قدرت ایالات متحده در خاورمیانه عدم توان این کشور در تأثیرگذاری بر روند ناآرامی‌های عربی است. ناآرامی‌های عربی که از دسامبر ۲۰۱۰ آغاز شد واکنش جوامع به بحران عمیق سیاسی-اجتماعی در منطقه بود که پیشینه آن به چند دهه قبل باز می‌گردد. به‌طور مشخص بحران نفتی سال ۱۹۷۳ سرآغاز زوال اقتصادی جوامع منطقه است که به واسطه تغییر و تحولات ناشی از آن زمینه تغییر شرایط اقتصادی کشورهای منطقه فراهم گردید. در این ارتباط، یکی از اصلی‌ترین دلایل نابسامانی اقتصادی کشورهای خاورمیانه در طول چند دهه گذشته تغییر الگوی اقتصادی و گذار اکثریت کشورهای منطقه از اقتصادهای سوسیالیستی و لیبرالی به سمت اقتصاد نئولیبرالی به واسطه فشارهای ایالات متحده در چارچوب مقررات نهادهای پولی و مالی بین-المللی بود. به‌عبارت دیگر، این تغییر بیش از آن که روندی انتخابی باشد در نتیجه فشار بیرونی صورت گرفته است (صدیقی، ۱۳۹۱: ۱۷۱-۱۸۲).

براین اساس، نئولیبرالیسم به عنوان پاسخی به بحران اقتصاد بین‌الملل در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. سیاستگذاران آمریکا آن را به عنوان نوش دارویی برای مشکلات عدیده‌ای چون تهدید جایگاه آمریکا در اقتصاد جهانی و ناتوانی دولت‌های در حال توسعه برای مواجهه با تعهدات بین‌المللی خود در حوزه اقتصاد یافتند. اما با اجرای برنامه‌های اقتصاد نئولیبرالی حکومت‌ها در جهان سوم از جمله دولت‌های خاورمیانه دیگر قادر به ارائه خدمات رفاهی و اجرای برنامه‌های اجتماعی به مانند دوره پیش از دهه ۱۹۷۰ نبودند. کارشناسان نئولیبرال صندوق بین‌المللی پول و شرکای آنها در حکومت‌ها، فروش دارایی‌های دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی، کاهش موانع تعرفه‌ای و کنترل ارز را برای ارتقاء وضعیت تجارت، توازن بودجه، مقررات‌زدایی از تجارت و موارد مشابه توصیه نمودند. نتیجه اجرای توصیه‌های فوق عموماً رضایت‌بخش نبود. مقاومت مردمی، فساد و منافع ریشه‌دار افراد و جریان‌های ذینفع مانع از تحقق رویای نئولیبرالیسم در بخش اعظم منطقه گردید. در این بستر، عنوان اقتصاد نئولیبرالی و نقش مخرب آن در منطقه مترادف با نام آمریکا است. به‌عبارت دیگر، ایالات متحده به‌طور غیرمستقیم مسئول شرایط نابسامان اقتصادی حاضر در منطقه است. این باور یکی از پایه‌های افول جایگاه آمریکا در منطقه به حساب می‌آید که در چارچوب برنامه‌ای جهانی رقم خورد.

یکی از شعار اصلی معترضین در طول ناآرامی‌ها در کشورهای درگیر شعار نان، آزادی، عدالت اجتماعی (العیش، حریه، عدالة اجتماعیه) بود که بیانگر دغدغه‌های اصلی جوامع در کشورهای خاورمیانه است. شعار مذکور تبلور نابسامانی در نظام حکمرانی اکثر دولت‌های منطقه است و به-

عنوان نقطه تلاقی سه حوزه سیاست، اقتصاد و اجتماع را در بر می‌گیرد. در این خصوص نیز رد پای ایالات متحده را به صورت پیدا و پنهان می‌توان مشاهده کرد. به نظر می‌رسد طرح این ادعا که نظام دولت ملی در خاورمیانه ناقص متولد شد، اشتباه نباشد. نظام دولت ملی در خاورمیانه در پرتو حمایت قدرت‌های بزرگ و ظهور دولت‌های اقتدارگرایی شکل گرفت که هیچگونه ارتباط ارگانیکی بین بدنه سیاسی و جامعه مربوطه وجود نداشت. در این بستر، قدرت‌های بزرگ در راستای منافع اقتصادی-سیاسی مورد نظر، عدالت و آزادی را قربانی نظم و ثبات کرده‌اند (Gelvin, 2015). این روند از زمان اجرای طرح قیمومیت و حضور امپریالیسم کهن توسط بریتانیا و فرانسه و دوران جدیدتر و امپریالیسم نوین توسط آمریکا صورت گرفته است. چنانچه در طول تقریباً نیم قرن اخیر می‌توان مشاهده کرد، تمامی رژیم‌های فاسد و اقتدارگرای منطقه ارتباط خوبی با ایالات متحده دارند. به عبارت دیگر، ایالات متحده نیازمند وجود این شکل از رژیم‌ها بوده است تا بتواند اهداف منطقه‌ای خود را تحقق بخشد. به باور سیاستمداران آمریکایی تنها رژیم‌های استبدادی قدرتمند قادر بودند مانع تسری کمونیست به کشورهای خاورمیانه گردند. آنها بر این اعتقادند که تنها رژیم‌های استبدادی قوی نظیر آنچه در مصر وجود داشت و دارد قادر به امضاء معاهداتی چون توافق‌نامه صلح با اسرائیل برخلاف خواسته مردم خود هستند. به باور آنها تنها رژیم‌های استبدادی قدرتمند و حافظ موازنه قدرت منطقه‌ای می‌توانند عرضه پایدار نفت به ایالات متحده و شرکایش را تضمین نمایند. این راهبرد در کنار حمایت‌های جانبدارانه آمریکا از اقدامات اسرائیل علیه فلسطینیان موجب از دست رفتن پایگاه اجتماعی آمریکا در جوامع منطقه دانست.

این در حالی است که در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم اهالی منطقه آمریکا را قاصد آزادی آنها از چنگال استعمار کهن می‌دانستند. برای مثال، در کشور خودمان ایران از آن به عنوان نیروی سوم در برابر روسیه و بریتانیا یاد می‌شد. بنابراین، ابراز انزجار جوامع منطقه از آمریکا ناشی از اقدامات منطقه‌ای آن می‌باشد. طی نظرسنجی‌های بعمل آمده توسط موسسات نظرسنجی معتبر غربی چون گالوپ، زوگی، پیو و غیره اکثریت جوامع عرب دولت آمریکا را به واسطه نزدیکی با رژیم‌های استبدادی و حمایت بلاشروط از اسرائیل دشمن اول خود برمی‌شمارند (middle east monitor, 2019). در این بستر، زمینه افول جایگاه آمریکا در منطقه به واسطه اهداف منطقه‌ای آن و همچنین برخی از محاسبات و اقدامات اشتباه آن (نظیر حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ در کنار بریتانیا) صورت گرفته است.

چنانچه مشاهده شد، پیش‌زمینه‌های افول جایگاه امریکا در خاورمیانه در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد که این دو بخش درهم تنیده هستند. در ادامه در بخش چارچوب نظری ابعاد نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل مورد اشاره قرار خواهد گرفت. سپس، مراتب افول جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه در چهارچوب دو سطح بین‌المللی (نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی) و منطقه‌ای (اهداف غیرواقع‌گرایانه و محاسبات اشتباه) بررسی می‌شود. در پایان، موضع کلی مقاله در بخش نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

۱. جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل: نظریه‌ای عام برای تغییر جایگاه بازیگران

جامعه‌شناسی تاریخی رویکردی است که در آن تغییر و تحولات جامعه انسانی در عرصه تاریخی و رابطه آن با وضع موجود از طریق مفاهیم و نظریه‌های جامعه‌شناختی در دو شکل رابطه علی بین پدیده‌های مورد بحث (کنش‌گران و ساختارها) و فهم و شناخت معنای پدیده‌ها، مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۳۵). امروزه، جامعه‌شناسی تاریخی چیزی است در حد روشن کردن فرایند تاریخی خاصی که در زمینه‌های معینی روی داده است و فرمول‌بندی چارچوب‌های تبیینی که در زمینه‌های مختلفی شکل گرفته یا دست‌کم روشن کردن پرسش‌هایی که در زمینه‌های مختلفی به آنها توجه شده است. اینکه چگونه می‌توان تبیین را با تحلیل یا نظریه را با تاریخ، به‌مثابه رشته‌ای نقلی ترکیب کرد؛ هدف اصلی کار جامعه‌شناسی تاریخی است (رشیدی، ۱۳۹۴: ۴۵۸). در وهله نخست، به نظر می‌رسد نوعی دوگانگی میان علوم اجتماعی و تاریخ وجود دارد؛ درحالی که علوم اجتماعی معطوف به رویکرد قانون‌نگر، قیاس و نظریه‌های عام است؛ تاریخ متوجه رویکرد یکه‌انگار، استقراء و توصیفات خاص است (ابراهیمی فر و منوری، ۱۳۹۰: ۳۴). اما درواقع، نگاه جامعه‌شناسی تاریخی، ترکیبی از دو دانش جامعه‌شناسی و تاریخ است. اگر جامعه‌شناسی را دانشی معطوف به شناخت وجوه عام، ساختاری و باثبات زندگی اجتماعی بدانیم، تاریخ دانشی معطوف به شناخت وجوه خاص، رویدادی و دگرگون‌شونده زندگی اجتماعی است. به‌عبارت دیگر، مورخ وجوه مختلف زندگی اجتماعی را در دوره‌های زمانی مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد تا ویژگی‌های منحصربه‌فرد آن را نشان دهد. اما جامعه‌شناس، ارتباط میان این دو وجوه را در گستره‌های ارتباطی مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهد تا قواعد حاکم بر زندگی اجتماعی را کشف کند.

بر این اساس، جامعه‌شناسی تاریخی را می‌توان به معنای رهیافتی بین‌رشته‌ای و معطوف به

مطالعه و شناخت وجوه عام و خاص، ساختاری و رویدادی، باثبات و دگرگون‌شونده، شبکه‌ای و خطی و بالاخره جنبه‌های بافت‌مند و زمان‌مند زندگی اجتماعی تعریف کرد (دلآوری، ۱۳۹۰: ۵۸). جامعه‌شناسی تاریخی، در مفهوم عام، متضمن نگره‌ای جامعه‌شناختی - توجه به ساختارها و فرآیندها - و نگره‌ای تاریخی - تاریخ‌مندی ساختارهای اجتماعی - است (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶). به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی تاریخی معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها، و فرآیندهای اجتماعی است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۷۸). بر همین اساس، جامعه‌شناسی تاریخی از یک سو بر پدیده‌ها و ساختارها تأکید دارد و از سوی دیگر، حوادث و وقایع را موضوع تحقیق قرار می‌دهد. اما در هر حال، بررسی روندها و ریشه‌های تاریخی و فرآیندهای تحول و یا کشف علّیت‌های تاریخی وقایع، موضوع جامعه‌شناسی تاریخی است. اساساً، وجه مشخصه جامعه‌شناسی تاریخی تأکید بر زمان و بررسی پویایی موضوع و عدم بررسی ایستای آن است (سام دلیری، ۱۳۹۲: ۸۲-۳).

بدین‌سان، براساس دو مقوله جامعه‌شناسی و تاریخ است که استدلال می‌شود اولاً امکان ندارد که شکل‌بندی‌های کنونی اجتماعی را بدون یک تحلیل‌گری از تاریخ و گذشته آنها درک کرد؛ ثانیاً هیچ عاملی از جهان اجتماعی ایستا نیست و همگی در وضعیت دگرگونی پیوسته بوده و روند دگرگونی را بایستی به بررسی گذاشت؛ و ثالثاً جامعه‌شناسی تاریخی مطالعه گذشته برای پی‌بردن به این امر است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند (هابدن، ۱۳۷۹: ۶۱). جامعه‌شناسی تاریخی از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به رشته روابط بین‌الملل وارد شده است. علت اصلی ورود جامعه‌شناسی تاریخی به روابط بین‌الملل واکنش به نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل در طول دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی بود که از سه نقصان اساسی فقدان نظریه دولت، ناتوانی در توصیف تغییرات ساختاری و عدم توجه به مجموعه پیچیده ارتباطات بین حوزه‌های فروملی، ملی و فراملی رنج می‌بردند.

براین اساس، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی یا تاریخ صرف نیست؛ بلکه تقارب جامعه‌شناسی تاریخی و روابط بین‌الملل تمرکز بر موضوعاتی نظیر چگونگی شکل‌گیری دولت، مناسبات بین‌المللی و ظهور و تکامل روندهای جهانی می‌باشد. در این ارتباط، جرج لاونسن آثار مرتبط با اتصال جامعه‌شناسی تاریخی و رشته روابط بین‌الملل را متمرکز بر مسائلی چون تحلیل خاستگاه‌های نظام‌های بین‌المللی در طی زمان‌ها و مکان‌های مختلف، تحلیل خاستگاه‌های

غیرغربی نظام جهانی معاصر، رابطه هم‌تکوینی میان قلمرو بین‌المللی و مناسبات دولت-جامعه در روندهای تغییر اساسی، بررسی منطق اجتماعی نظم‌های مالی بین‌المللی و بررسی ابعاد بین‌المللی تجدد می‌داند (Lawson, 2007 : 344). در این میان، اشرودر با مدنظر قرار دادن تناسب بالقوه میان تاریخ بین‌المللی و نظریه روابط بین‌الملل در جهت استفاده از مواد خام و یافته‌های این دو حوزه توسط یکدیگر (Schroeder, 1997 : 70)، هابسون با انتقاد از غیرتاریخی بودن جریان اصلی روابط بین‌الملل (Hobson, 2007) و من‌ها با فاقد معنا دانستن رشته روابط بین‌الملل بدون تاریخ و گرایش تاریخی (Elman & Elman, 2008 : 358-359) اشاره به دستاورد فکری لاوسن مبنی بر عدم تفکیک میان نظریه بسترمند - که در آن نظریه از روایت فراگیر مورخ تبعیت می‌کند - و نظریه فراگیر - که در آن روایت از بایسته‌های نظری نظریه‌پرداز تبعیت می‌کند - وجود ندارد (Lawson, 2007 : 356).

در مجموع، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل با تکیه بر اجتماعی بودن سرشت بشر و تاثیرپذیری توامان آن از محیط‌های درونی و بیرونی راه را برای التقاط و تمرکززدایی می‌گشاید. در این راستا، اشاره مستقیم به عبارت «بین‌الملل» در نظریه یاد شده بستری برای تولید حجم گسترده‌ای از آثار بوده است که به نحوی از انحاء به عرصه بین‌المللی مرتبط می‌باشند. این وضعیت فضا را برای نوآوری و ارائه نگرش‌های جدید پیرامون ساختار بین‌المللی فراهم آورده است؛ به طوری که متفکران فعال در این حوزه با مشخص نمودن مرزهای نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل در طول دهه گذشته به دنبال ایجاد انسجام در نظریه مورد بحث بوده‌اند (زیبایی و سیمبر، جانسیز، ۱۳۹۷ : ۸۵).

۲. افول جایگاه ایالات متحده در منطقه خاورمیانه

همان‌طور که پیش از این به‌طور تلویحی اشاره شده است، افول جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه فرآیند تاریخی به حساب می‌آید که در جامعه بین‌الملل به واسطه تصمیمات این کشور در پهنه جهانی، تحولات کلان در نظم بین‌الملل و سیاست‌های منطقه‌ای این بازیگر رقم خورده است. بر این اساس، افول جایگاه امریکا باید در دو سطح جداگانه مورد بررسی قرار گیرد که هر یک از آنها بر دیگری بی‌تاثیر نیست. به عبارت دیگر، برای پی بردن به دلایل رفتارهای منطقه‌ای این بازیگر در خاورمیانه شناخت جایگاه بین‌المللی آن ضروری است. در این چارچوب، مولفه‌های تاثیرگذار در تغییر جایگاه این بازیگر در اثر حاضر به دو بخش مجزای مولفه‌های بین‌المللی (نئولیبرالیسم و جهانی-

سازی) و سپس منطقه‌ای (اهداف غیرواقع‌گرایانه و محاسبات اشتباه) تقسیم و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۳- مولفه‌های بین‌المللی

۱-۳-۱- نئولیبرالیسم

به‌طور کلی، تحولات سیاسی-اقتصادی ناشی از انقلاب صنعتی در اروپای قاره‌ای طی دهه‌های پایانی قرن نوزده و اوایل قرن بیستم باعث رقابت شدید سیاسی بین بازیگران و درنهایت بروز جنگ‌های جهانی اول و دوم گردید. در این ارتباط، دو عامل فاصله جغرافیایی و تقویت اقتصادی ناشی از عدم مشارکت مستقیم در جنگ‌های جهانی شرایط را برای تبدیل ایالات متحده به یکی از دو ابرقدرت بزرگ در پایان جنگ جهانی دوم فراهم ساخت. این مهم با تثبیت جایگاه اقتصادی این کشور در عرصه بین‌الملل و فاتح آمدن بر رکود بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ رقم خورد؛ به‌طوری که امریکا تداوم برتری خود در عرصه اقتصاد جهانی را در گسترش نظام دولت رفاه لیبرالی در پرتو سازمان‌های پولی و مالی بین‌الملل جستجو کرد (استاوریانوس، ۱۳۹۵: ۶-۵۰۲). با آن که نظام مذکور سلطه این کشور را بر اقتصاد بین‌الملل نزدیک به سه دهه حفظ نمود اما رشد گسترده کسری‌های تجاری و بودجه ۳۸۳ میلیارد دلاری امریکا در سال ۱۹۷۰ به همراه کاهش ارزش دلار در بیرون ایالات متحده و سیاست اشتباه در افزایش نرخ بهره در داخل این کشور را مجبور به تجدیدنظر در اصول و توافقات اقتصادی برتون‌وودز نمود. بر این اساس، بحران نفتی سال ۱۹۷۳ فرصت را برای دولتمردان ایالات متحده فراهم ساخت تا بنیان‌های جدید اقتصاد سیاسی بین‌الملل را به پشتوانه قدرت اقتصادی خود بنا کنند. اولین گام این کشور برای اجرای برنامه جدید، استقرار نظام اقتصادی نوینی بود که از آن با عنوان نئولیبرالیسم یاد می‌شود. نظامی که هواداران آن معتقد بودند کاهش بیشتر مقررات تجاری، سیالیت جریان نقدینگی و نیروی کار موجب خروج اقتصاد بین‌الملل از رکود دهه-های ۷۰ و ۸۰ میلادی خواهد شد (کیلی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

نئولیبرالیسم عنوانی است که به رویکرد بازارمحور در اقتصاد داده شده است؛ در این رویکرد دولت نقشی حداقلی دارد. اگرچه این عبارت غالباً با نام‌های رونالد ریگان در ایالات متحده و مارگرت تاچر در انگلستان شناخته می‌شود، اما ریشه‌های آن به اوایل دهه ۱۹۷۰ باز می‌گردد؛ دوره‌ای که امریکا رویکرد تهاجمی نسبت به تقاضای ملل در حال توسعه برای اعمال کنترل بیشتر بر مواد خام

تولیدی خود و همچنین ایفا نقشی برجسته‌تر در تصمیم‌گیری پیرامون اقتصاد سیاسی بین‌الملل اتخاذ کرد. هنگامی که در سال ۱۹۷۳ تولیدکنندگان نفت کنترل قیمت‌گذاری و مالکیت بر نفت را در دست گرفتند- اقداماتی که منجر به افزایش قیمت نفت، رکود اقتصادی و تورم در جهان توسعه‌یافته گردید- ایالات متحده به منتقد اصلی مداخله سیاسی در بازار بدل شد. در ادامه بحران بدهی‌ها در دهه ۱۹۸۰ که بخش عمده جهان درحال توسعه را متأثر نمود، فرصتی طلایی برای ایالات متحده جهت پیشبرد الگوی جدید فراهم ساخت؛ دولت‌هایی که در گذشته نه چندان دور حقوق اقتصادی خود را مطالبه می‌کردند اکنون از نهادهای بانکی بین‌المللی درخواست کاهش بدهی‌ها را داشتند (هاروی، ۱۳۹۷: ۶۸).

کاهش بدهی‌ها تحقق یافت اما این امر به بهایی گزاف صورت پذیرفت. وام‌دهندگان بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شرطی را برای کاهش بدهی و دسترسی به منابع مالی جدید قرار دادند. در این راستا دولت‌ها مجبور بودند گام‌های فوری برای تثبیت اقتصادهای خود بر- دارند و نهادهای پولی و مالی بین‌المللی نیز این اقدامات را گام‌های بلندی در جهت تضمین سلامت مالی آنها در آینده معرفی نمودند. برای این منظور کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول خواهان قطع هزینه‌ها، آزادسازی تجاری، توازن بودجه‌ها، حذف کنترل‌های قیمت، مقررات‌زدایی از تجارت، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی از طریق واگذاری آنها به بالاترین مناقصه‌گذار و خاتمه پرداخت یارانه‌های عمومی به کالاهای مصرفی توسط دولت بودند. نهادهای وام‌دهنده بین‌المللی به جای پرداخت یارانه‌های عمومی پیشنهاد پرداخت هدفمند یارانه‌ها تنها به افراد واقعاً فقیر را ارائه دادند. به عبارت دیگر، حکومت‌ها قصد داشتند الگوی حکومتی پیشین را که دلالت بر ارائه امکانات رفاهی بیشتر به مردمان بود را زیر پا بگذارند.

شروع پیاده‌سازی موقت سیاست‌های نئولیبرال در خاورمیانه به دسامبر ۱۹۷۶ باز می‌گردد، هنگامی که مصر پیرامون خط اعتباری ۴۵۰ میلیون دلاری با صندوق بین‌المللی پول مذاکره نمود و صندوق به مصر اجازه تاخیر در (بازپرداخت) ۱۲ میلیارد دلار بدهی خارجی را داد. در عوض، مصر به میزان ۱۲۳ میلیارد دلار حمایت‌های کالایی (خود) را قطع کرد و ۶۴ میلیون دلار از (کل حجم) یارانه‌های مستقیم کاست. نتیجه همان چیزی بود که تصورش می‌رفت. قیام خونین دو روزه که در آن ۸۰-۱۰۰ نفر از معترضان کشته و ۱۲۰۰ نفر بازداشت شدند. در طول سال‌های ابتدایی پیاده‌سازی برنامه‌های نئولیبرالی، قیام‌های مشابهی به دنبال تلاش صندوق بین‌المللی پول برای تحمیل شرایط

وام‌ها و ضمانت‌های وام در کشورهای مختلف نظیر مراکش (۱۹۸۸)، تونس (۱۹۸۴)، لبنان (۱۹۸۷)، الجزایر (۱۹۸۸) و ... به وقوع پیوست (Gelvin, 2015: 18).

روند مذکور که در نهایت به ناآرامی‌های عربی انجامید. با اجرای برنامه آزادسازی اقتصادی در طول سه دهه اخیر، وضعیت اجتماعی-سیاسی کشورهای منطقه را در وضعیت انفجار قرار داده و زمینه فساد اقتصادی را در این کشورها بیش از پیش فراهم نموده است. در جریان واگذاری اموال دولتی به بخش خصوصی، کشورهای منطقه شاهد چهره جدیدی از الگوی مذکور بوده‌اند که اقتصاددانان بدان "سرمایه‌داری رفاقتی" می‌گویند. این شیوه گویای واگذاری ناعادلانه اموال دولتی به دوستان، آشنایان و اعضاء خانواده مقامات حکومتی در کشورهای منطقه است. شرایط مذکور تا اندازه‌ای در وضعیت سیاسی نظام‌های حاکم در خاورمیانه تاثیرگذار بود که برخی از منابع یکی از دلایل اصلی بروز ناآرامی‌های عربی را سیاست‌های نئولیبرالی برمی‌شمارند (گلوین، ۱۳۹۸ : ۴۰-۳۷). این سیاست‌ها بیش از هر چیز زمینه‌ساز افزایش شکاف اقتصادی در میان طبقات اجتماعی بوده است. چنانچه مشاهده می‌شود، پیاده‌سازی سیاست‌های نئولیبرالی در پرتو فشارهای امریکا باعث تضعیف رژیم‌های تحت حمایت ایالات متحده گردیده است و از این حیث نارضایتی مردم و فروپاشی رژیم‌های مذکور بجای تقویت جایگاه این کشور در عرصه بین‌الملل زمینه‌ساز افول آن گردیده است.

۳-۱-۲- جهانی‌سازی

از منظر سیاسی سقوط اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۹۰ میلادی زمینه را برای دولتمردان امریکایی فراهم ساخت تا به عنوان تنها ابرقدرت حاکم بر نظام بین‌الملل، ایدئولوژی لیبرال دموکراسی را به سراسر جهان تسری دهند. در این چارچوب عبارت جهانی‌سازی، واژه‌ای برای گسترش سلطه سیاسی ایالات متحده در عرصه بین‌الملل به حساب می‌آید. طی سه دهه اخیر بحث‌هایی درخصوص انطباق این عبارت و مفهوم آن در قالب عباراتی چون جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن مطرح شده است. عبارت جهانی‌شدن دلالت بر عدم وجود اجبار در همسویی تمامی جریان‌های سیاسی-اقتصادی فعال در عرصه بین‌الملل دارد. در اینجا مراد از همسویی، تجمع جریان‌های مختلف حول ایدئولوژی لیبرال دموکراسی می‌باشد که بنابر دیدگاه نظریه‌پردازان فعال در حوزه نظیر فوکویاما امروزه در ایالات متحده متبلور است. به بیان دیگر، نتیجه عملی جهانی‌شدن و جهانی‌سازی فارغ از رویه اجرایی، وجود اجبار در وصول این ایدئولوژی یا طی طریق دلخواهانه به سوی آن در عمل پوشیدن جامعه ایدئولوژی

مذکور در غیاب الگوی جهانشول رقیب به مانند دوره قبل از جنگ سرد است. اگرچه تلاش‌های ایالات متحده برای گذار نظام‌های سیاسی به سوی الگوی لیبرال دموکراسی در گوشه و کنار جهان از امریکای لاتین تا جمهوری‌های مشترک‌المنافع شوروی سابق به‌طور آشکار قابل مشاهده است و در این رابطه از راهبردهای مختلف نظیر تحریم سیاسی-اقتصادی یا کمک به مخالفین دولت‌های غیر لیبرال دموکرات بهره می‌گیرد، اما هدف اصلی جهانی‌سازی در ابتدا بیش از آن که سیاسی باشد اقتصادی بود (سلیمی، ۱۳۸۶: ۵).

همان‌طور که در بخش گذشته اشاره شد، وضعیت اقتصادی امریکا در سال‌های منتهی به ۱۹۷۰ به شدت دستخوش اختلال گردید. دلیل این نابسامانی هر چه که بود، هزینه‌کرد سرسام‌آور بقاء اقتصادی کشورهای بلوک غرب در چارچوب برنامه‌های جاه‌طلبانه این کشور یا ظهور موج‌های دوره‌ای رکود اقتصادهای لیبرالی که از آن با عنوان چرخه‌های کندراتیو نامبرده می‌شود، باعث شد ایالات متحده برای حفظ و تداوم امپریالیسم مالی خود دست به اصلاحات اقتصادی بزند. در این رابطه ایالات متحده در اوایل دهه ۷۰ میلادی نظام برتون‌وودز که از کنفرانس نیوهمشایر در سال ۱۹۴۵ در عرصه اقتصاد بین‌الملل حاکم بود را زیر پا گذاشت. طبق نظام مذکور هر کشور باید سیاست پولی خود را چنان اتخاذ کند که نرخ مبادله ارز خود را به طلا گره زده و این نرخ را ثابت نگه دارد. در رویه جدید امریکا با تبدیل دلار خود به عنوان واحد پول بین‌المللی، پشتوانه دلاری کشورها را مبنای تثبیت نرخ ارز مربوطه نموده است. در این ارتباط، برخورداری از طلا دیگر پشتوانه اقتصادی امریکا یا دیگر کشورها برای چاپ اسکناس و ضرب سکه نیست. امریکا بدون پشتوانه طلا می‌تواند دلار چاپ کند، کشورهای دیگر نیز به پشتوانه برخورداری از دلار عمل عرضه پول را انجام می‌دهند. در این بستر، تلاش امریکا برای گسترش نئولیبرالیسم اقتصادی مکمل طرح پولی مذکور برای قرار گرفتن اقتصاد تمامی کشورها در مدار ایالات متحده بود. تا آنجا که به عنوان مقاله حاضر ارتباط دارد، ایالات متحده تمامی کشورهای صادرکننده نفت را که عمدتاً در خاورمیانه هستند، مجبور نمود معاملات نفتی خود را به دلار انجام دهند و در این بین دو تولیدکننده عمده نفتی در آن دوره یعنی ایران و عربستان را مجاب نمود پول مربوط به فروش نفت را در بانک‌های امریکا سرمایه‌گذاری نمایند (Hinnebusch, 2012 : 26). این اقدام در سال‌های اولیه پیاده‌سازی طرح مذکور کمک شایانی به تثبیت وضعیت اقتصادی آن کشور نمود.

با فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۹۰ این فرصت برای امریکا به وجود آمد تا طرح اقتصادی

مذکور را به سیاست‌های جاه‌طلبانه و دیرینه خود برای تبدیل شدن به هژمون جهانی پیوند زد. به عبارت دیگر، ایالات متحده در نظام تک‌قطبی پساجنگ سرد به دنبال جهانی سلسله‌مراتبی مبتنی بر نظام‌های لیبرال دموکراسی بود که این کشور در راس قرار داشته باشد. اما نتیجه آن چیزی نبود که ایالات متحده انتظار آن را داشت. ظهور چین به عنوان بازیگری که در نزدیک به یک دهه توانست رشد اقتصادی دورقمی خود را تداوم بخشد یا دولت‌های اروپایی که در چارچوب اتحادیه اروپایی واحد پولی ارزشمندتر از دلار داشته باشند، هژمون اقتصادی این کشور را تحت‌الشعاع قرار داده است. به عبارت دیگر، روند مذکور که با هدف تثبیت و گسترش جایگاه بین‌المللی ایالات متحده در شرایط جدید دنبال شد نه تنها کمکی به بهبود جایگاه اقتصادی ایالات متحده نکرد، بلکه زمینه‌ساز قدرت‌های نوظهور اقتصادی گشت. در این ارتباط، پاره‌ای از کشورهایی که در طول قرن بیستم، پیرامونی تلقی می‌شدند توانستند از فرصت پیش‌آمده در چارچوب فضای جهانی‌سازی استفاده کنند و در سده جدید خود را در کنار کشورهای مرکز قرار دهند.

برای مثال، پنج قدرت اقتصادی نوظهوری که در طول دو دهه گذشته در کنار یکدیگر گروه کشورهای بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) را تشکیل دادند در حال حاضر بیش از ۳۰ درصد اقتصاد جهان را در اختیار دارند. تصویر دیگر نتیجه ناخواسته جهانی‌سازی اقتصادی را می‌توان در افزایش نقش‌آفرینی گروه بیست^۱ در اقتصاد بین‌الملل مشاهده کرد که پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ با نظر موافق قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان از جمله ایالات متحده صورت گرفت (زیبائی، ۱۳۹۷: ۷۷). گروه مذکور امروزه نزدیک به ۸۵ درصد اقتصاد جهان را در اختیار دارد که اگر سهم هفت کشور صنعتی^۲ حاضر در این گروه را کسر کنیم، سهم الباقی کشورهای در حال توسعه بیش از ۵۰ درصد اقتصاد جهان خواهد بود. لازم به ذکر است، با آن که ایالات متحده در حال حاضر سهمی نزدیک به ۲۵ درصدی در اقتصاد جهان دارد (Dorothy Neufeld, 2021) اما این روند در طول چند دهه گذشته شاهد یک سیر نزول بوده است که به موازات افزایش سهم کشورهای پیرامونی نظیر: اندونزی، ویتنام، بنگلادش، مکزیک، آرژانتین و ... سهم قدرت‌های غربی به‌طور عام و ایالات متحده به‌طور خاص در اقتصاد جهانی کاهش یافته است.

¹ G 20

² G 7

ترکیه و عربستان تنها کشورهای منطقه خاورمیانه هستند که در گروه بیست عضویت دارند. در این ارتباط، دنباله‌روی ایالات متحده از سیاست‌های عربستان در دوره بروز ناآرامی‌های عربی به-ویژه در انقلاب بحرین و چالش‌های گاه و بی‌گاه ترکیه، برای سیاست‌های منطقه‌ای امریکا نظیر حمایت از قطر در برابر عربستان یا استفاده ابزاری از آرمان‌های فلسطین در طول دو دهه اخیر نشانه-هایی از جایگاه اقتصادی مناسبات سیاسی-اقتصادی منطقه است.

۲-۳- مولفه‌های منطقه‌ای

۲-۳-۱- اهداف غیرواقعی گرایانه

به‌طور کلی، نگاه منفی جوامع خاورمیانه به امریکا و سیاست‌های آن از آغاز حضور عملی این کشور در منطقه شروع شد. پس از آن که بریتانیا در سال ۱۹۶۸ تصمیم گرفت نیروی‌های خود را از مناطق شرق کانال سوئز جمع‌آوری نماید، این فرصت برای ایالات متحده فراهم گشت تا نقش راهبردی-تاریخی انگلستان را در منطقه بر عهده بگیرد. با توجه به شرایط جنگ سرد، امریکا از ابتدا به دنبال شش هدف در منطقه بود: جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی؛ تضمین دسترسی دولت‌های غربی به نفت؛ تضمین حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و بهبود وضعیت موازنه قدرت منطقه‌ای؛ ارتقاء وضعیت ثبات دولت‌های هوادار غرب در منطقه؛ حفاظت از استقلال و تمامیت سرزمینی اسرائیل و حراست از خطوط دریایی، خطوط ارتباطی، مسیرهای هوایی غیرنظامی و سایر مجراهای پیوند دهنده ایالات متحده و اروپا و آسیا (گلین، ۱۳۹۸: ۲۱). در این ارتباط، هدف جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی پس از سقوط شوروی و به‌طور خاص بعد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مقابله با اسلام‌گرایی افراطی تبدیل شد. حفظ موازنه منطقه‌ای، تداوم حیات اسرائیل، بقاء دولت‌های طرفدار غرب و حفظ دسترسی به منابع نفتی همگی در چارچوب سازش بین اعراب-اسرائیل دنبال شده است و در نهایت تضمین امنیت راه‌های ارتباطی نیز به نوعی معطوف به حصول هدف دیگر است.

تا آنجا که به موضوع بحث حاضر برمی‌گردد، پیشینه ظهور و فعالیت جریان‌های اسلام‌گرای افراطی به سیاست‌های ایالات متحده در زمینه مهار یا مقابله با حضور ارتش سرخ شوروی در کشور افغانستان بازمی‌گردد. در این ارتباط، ایالات متحده در کنار دو متحد منطقه‌ای خود یعنی عربستان و پاکستان فرآیند سازماندهی و تجهیز اسلام‌گرایان افراطی گرد آمده از سراسر سرزمین‌های اسلامی در افغانستان را به حمایت مالی اولی و کمک‌های اطلاعاتی دومی مدیریت نمود. پس از فروپاشی

شوروی این نیروها که در افغانستان به حال خود رها شده بودند، توانستند به واسطه کمک‌های دریافتی از بیرون از شرایط نابسامان داخلی کشور مذکور استفاده کنند و با غلبه بر دیگر جریان‌های رقیب در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی امارت اسلامی افغانستان را برپا سازند. امریکا تا پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر به نظام سیاسی مذکور به عنوان عاملی برای مهار فعالیت‌ها و حضور ایران در افغانستان می‌نگریست و به صورت غیرمستقیم از آن حمایت می‌کرد. اما این حمایت مانع از تبلور تضاد شدید ایدئولوژیک بین اسلام‌گرایان افراطی و سیاست‌های لیبرالی امریکا نگردید؛ به طوری که این اختلاف نظری در نهایت زمینه‌ساز حمله آنها بر اهداف مورد نظر ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ گردید. این اقدامات سرآغاز حمله امریکا در چارچوب نیروهای ائتلافی به افغانستان و سرنگونی نظام سیاسی مذکور گردید.

پس از این حمله، مقابله با جریان‌های اسلامی تندرو دستاویزی دیگر برای حضور پررنگ‌تر امریکا در منطقه و نزدیکی بیشتر آن با رژیم‌های اقتدارگرا شد. به موازات تحول موجودیت سیاسی جریان اسلام‌گرای افراطی از امارت اسلامی (طالبان) به دولت اسلامی (داعش) و تغییر کانون فعالیت آن از دشمن دور (غرب و به‌طور خاص امریکا) به دشمن نزدیک (رژیم‌های خودکامه و تحت حمایت امریکا در منطقه) برنامه‌های منطقه‌ای امریکا و ارتباط آن با رژیم‌های مذکور افزایش یافته است (ایوب، ۱۳۹۴: ۲۸). در این ارتباط، رژیم‌های مذکور ارتباط با ایالات متحده را عامل افزایش مشروعیت داخلی و بیرونی خود می‌دانستند و به بهانه مقابله با اسلام‌گرایان بیش از پیش به سرکوب مخالفان خود پرداختند. به‌عبارت دیگر، برنامه امریکا برای همکاری با رژیم‌های خودکامه در منطقه خاورمیانه، دست این رژیم‌ها را در سرکوب مخالفین، محدود نمودن آزادی و دنبال نمودن برنامه‌های جاه‌طلبانه داخلی و منطقه‌ای بازتر ساخت. این امر بیش از آن که باعث همسویی مردم با حکومت‌های مربوطه یا حمایت از برنامه‌های منطقه‌ای امریکا گردد، زمینه‌ساز پذیرش جریان‌های اسلامی تندرو توسط مردم به‌ویژه پس از حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ گردید. نظرسنجی‌های به‌عمل آمده مبین شکل‌گیری نظریه "دفع افسد به فاسد" در بین مردم کشورهای عرب منطقه است که در تقابل جریان‌های اسلام‌گرای افراطی با امریکا به اولی توسل و از دومی تبری می‌جویند (Schmid, 2017 : 13).

با توجه به وابستگی امریکا به منابع نفتی خاورمیانه و تعهد آن به حفظ بقاء اسرائیل، ایالات متحده از اولین دهه حضور خود در منطقه سعی نمود با بهره‌برداری از شرایط سیاسی-اقتصادی

برنامه نزدیکی اعراب و اسرائیل را دنبال نماید. در این بستر، وضعیت اقتصادی نابسامان مصر در دهه ۱۹۷۰ زمینه‌ساز شرایط برای انعقاد اولین گام اتحاد اعراب-اسرائیل طی انعقاد معاهده صلح کمپ دیوید مابین مصر-اسرائیل در سال ۱۹۷۸ برداشته شد. در دهه ۹۰ میلادی و در بستر جدید بین-المللی، تلاش‌هایی برای برقراری صلح بین فلسطین و اسرائیل در چارچوب کنفرانس‌های صلح مادرید و در نهایت انعقاد معاهده نافرجام صلح اسلو در سال ۱۹۹۴ رقم خورد. اگرچه محور اصلی این پیمان موجودیت فلسطین، موضوع اصلی اختلاف اعراب با اسرائیل بود و می‌توانست محلی برای مرتفع نمودن دغدغه اعراب باشد، اما زیاده‌خواهی‌های اسرائیل و عدم‌پایبندی آن به حداقل حقوق در نظر گرفته شده در این سند برای فلسطینیان (نظیر تقسیم منابع آب ۲۰ به ۸۰ درصدی کوه آبخوان به نفع اسرائیل) مانع تداوم آن شد و در نهایت معاهده صلح اسلو به شکست انجامید. در ادامه و در کوران پیشبرد پروژه صلح بین فلسطین-اسرائیل، اردن و اسرائیل دومین معاهده صلح بین اعراب-اسرائیل را در سال ۱۹۹۴ با عنوان وادی عربیه به امضاء رساندند. کشور اردن را به جرئت می‌توان ضعیف‌ترین اقتصاد در بین کشورهای خاورمیانه برشمرد. گواه این ادعا دریافت کمک‌های سالیانه از امریکا است؛ این کشور دومین دریافت‌کننده بزرگ کمک از ایالات متحده در بین اعراب پس از مصر می‌باشد. بدین ترتیب، وضعیت نابسامان اقتصادی این کشور زمینه را برای تکمیل و تحقق هدف امریکا مبنی بر نزدیکی بین اعراب-اسرائیل فراهم ساخت (Congressional Research Service, 2018 : 8-9).

در سپتامبر ۲۰۲۰ توافقنامه صلحی موسوم به ابراهیم بین امارات و بحرین با اسرائیل به میانجیگری امریکا منعقد گردید. این توافق که سر و صداهای فراوانی له و علیه به دنبال داشته است، می‌تواند از منظر اقتصادی یا سیاسی تحلیل گردد. برخی از پژوهشگران آن را در راستای دکترین امنیت ملی و تقویت اقتصادی-سیاسی این کشور در فضای جدید برمی‌شمارند. برخی دیگر آن را به سیاست‌های گسترش نفوذ ایران در خاورمیانه پس‌انارام عربی متناسب می‌سازند. صرف نظر از دلایل مطرح‌شده توسط ناظران مطلع، نقش امریکا در این توافقنامه بسیار برجسته است. اگرچه برخی از تحلیلگران آن را اقدامات دولت ترامپ در جهت سرپوش گذاشتن بر مشکلات داخلی و ناکامی در پیشبرد برنامه "معامله قرن" می‌دانند، اما به نظر می‌رسد آن را باید در راستای پیشبرد رسالت تاریخی این کشور مبنی بر نزدیکی اعراب-اسرائیل به حساب آورد. با توجه به افزایش روند رو به افول اقتصادی امریکا در چارچوب برنامه جهانی‌سازی، این کشور قصد دارد در چارچوب برنامه نزدیکی

اعراب-اسرائیل از یک سو جریان نفتی اعراب را در اختیار بگیرد و از سوی دیگر تداوم بقاء اسرائیل را تضمین نماید. اهمیت این توافق‌نامه برای امریکا تا اندازه‌ای است که یکی از کارشناسان آن را مادر تمامی توافقات نامید (Phares, 2020). در این میان، مخالفت جمعیت عمدتاً عرب منطقه با سیاست‌های این کشور تاکنون مانع اصلی تحقق اهداف ایالات متحده بوده است. در این ارتباط، به نظر می‌رسد در ادامه نیز عدم همراهی جوامع منطقه مانع اصلی امریکا در دستیابی به اهداف مورد نظر باشد.

۳-۲-۲- محاسبات اشتباه

اگر سیاست خارجی را برنامه تامین منافع ملی در بیرون از مرزهای یک کشور تعریف کرد که توسط انسان‌ها اتخاذ می‌گردد، از آنجا که انسان‌ها میرا از خطا و اشتباه در انتخاب‌های خود نیستند، امکان اشتباه سیاستمداران نیز اجتناب‌ناپذیر نیست. با آن که راهبردهای منطقه‌ای دولتمردان امریکا در خاورمیانه در طول بیش از نیم قرن اخیر برآمده از عدم شناخت کافی و دست کم گرفتن قابلیت‌های بازیگران منطقه‌ای بوده است، اما برخی از سیاست‌ها یا تصمیمات آنها از جمله حمله سال ۲۰۰۳ این کشور در کنار بریتانیا به عراق نتایج غیرمنتظره‌ای برای ایالات متحده به همراه داشته و بدون شک باعث افول جایگاه منطقه‌ای این کشور گردیده است. اگر از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین-الملل جنگ‌ها و انقلاب‌ها را سرآغاز نظم‌های نوین بین‌المللی بدانیم، حمله ائتلافی امریکا و بریتانیا به عراق در سال ۲۰۰۳ باعث شکل‌گیری نظم جدیدی شد که امریکا به هیچ‌وجه از آن رضایت ندارد. اگرچه این حمله که به ظاهر در چارچوب لفاظی‌های همیشگی دولتمردان امریکایی نسبت به کشورهای مخالف با توجیه دلایلی چون برخورداری تسلیحات اتمی توسط رژیم صدام یا کمک این رژیم به اسلام‌گرایان تندرو صورت گرفت اما برخی از منابع آن را برآمده از شرایط اقتصادی این کشور در بستر کلان بین‌المللی می‌دانند (هاروی، ۱۳۹۷؛ Hinnebusch, 2012). بررسی میزان واردات و مصرف نفت در سال‌های منتهی به مارس ۲۰۰۳ زمان حمله به عراق گویای افزایش وابستگی این کشور به نفت منطقه بود. از آنجا که یکی از راهبردهای کلان اقتصادی امریکا حفظ منابع نفتی داخلی این کشور برای آینده است، افزایش وابستگی به نفت وارداتی، به عبارتی پیش‌گرفتن تولید و مصرف از اکتشاف نفت، برای دولتمردان این کشور یک شکست بزرگ به حساب می‌آید. در این ارتباط، حمله امریکا در چارچوب ائتلاف بین‌المللی به عراق در سال ۱۹۹۱ برای بیرون راندن صدام از کویت نیز در همین بستر صورت پذیرفت.

صرف نظر از دلیل حمله به عراق صدام، این اقدام باعث آزادسازی ظرفیت ج.ا. ایران در منطقه و تغییر نظم تک قطبی معطوف به ایالات متحده در خاورمیانه گردید. در این ارتباط، ملک عبدالله دوم پادشاه اردن برای اولین بار در سال ۲۰۰۴ افزایش نقش آفرینی منطقه‌ای ایران را شکل‌گیری هلال شیعی نامید. به این معنی که ایران با تجهیز و سازماندهی شیعیان ساکن در حد فاصل جغرافیایی جنوب لبنان تا کرانه جنوبی فلات ایران به دنبال مقابله با اعراب سنی مذهب است (Wagemakers, 2020: 2). با آن که سرنگونی صدام در سال ۲۰۰۳ تأثیر بسزایی در افزایش قدرت منطقه‌ای ایران داشت، اما جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله-اسرائیل در تابستان سال ۲۰۰۶ را باید زمینه‌ساز ظهور نظام منطقه‌ای دوقطبی ایرانی-امریکایی برشمرد. این نظام متکی بر دو ستون محور مقاومت^۱ و صلح امریکایی^۲ است. قطب‌بندی‌های کشورهای منطقه در جریان جنگ مذکور، هسته اولیه شکل‌گیری نظم مورد بحث را رقم زد. در این میان، ایران و سوریه از حزب‌الله حمایت کردند و کشورهای اردن، مصر، عربستان و الباقی پادشاهی‌های حوزه خلیج فارس در سایه نقش امریکا طرفدار اسرائیل بودند. با توجه به تاریخ خاورمیانه شاید بتوان دوره مذکور را تا اندازه‌ای شبیه به دهه‌های ۷۰-۵۰ میلادی دانست که در آن مصر تحت رهبری ناصر بازیگری بزرگ و متوازن‌کننده نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه بود. به عبارت دیگر، هر اندازه نقش بازیگران منطقه‌ای افزایش یابد به همان اندازه تأثیرگذاری قدرت‌های بین‌المللی از جمله ایالات متحده کاسته خواهد شد.

ناآرامی‌های عربی که از اواخر سال ۲۰۱۰ به مانند دومینو اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عربی منطقه را درنوردید را می‌توان آخرین پرده از نمایش تغییر جایگاه امریکا در خاورمیانه برشمرد. تضاد رفتاری رهبران این کشور در طول سالیان دراز، در توسل به رهبران مستبد برای تضمین منافع منطقه‌ای از یک سو و طرح آرمان‌های لیبرالی و داعیه رهبری جهان آزاد از سوی دیگر، ایالات متحده را در تنگنا قرار داد و مانع موضع‌گیری صریح این کشور نسبت به موج اعتراضی مذکور در خاورمیانه گردید. موضع سردرگم و بی‌طرفانه این کشور نسبت به تحولات مصر در مراحل اولیه ناآرامی باعث نارضایتی و نگرانی پادشاهی‌های نفتی گردید. در این ارتباط، آنها انتظار داشتند ایالات متحده تمام قد از حکومت‌های خودکامه دستخوش تحولات دفاع نماید. حال آن‌که دولتمردان این کشور برای سوار شدن بر موج ناآرامی، قصد همسویی با هیچ یک از جریان‌های درگیر در طول

¹ Resistance Axis

² Pax Americana

ناآرامی‌ها را نداشتند. با این حال، تشبیه کودتای نظامی مصر در جولای سال ۲۰۱۳ به "اعاده دموکراسی" توسط جان کری وزیر امور خارجه امریکا گویای این نکته بود که برای امریکا کماکان وجود رژیم‌های اقتدارگرا الویت اول این کشور در منطقه است (Gordon and Fahim, 2013).

اما سیاست منطقه‌ای نامشخص و ناتوانی تاثیرگذاری امریکا در دوره پس از رکود بزرگ اقتصادی سال‌های ۹-۲۰۰۸ بر تحولات منطقه به همین جا ختم نمی‌شود. در جریان استفاده از گازهای شیمیایی در سوریه جلوه دیگری از این افول جایگاه نمایان شد. پیش از استفاده از تسلیحات شیمیایی در جنگ داخلی سوریه، اوپاما استفاده از آن را توسط حکومت سوریه خط قرمز خود خواند و آن را بهانه دخالت در کشور مذکور اعلام نمود. علی‌رغم استفاده از تسلیحات شیمیایی در جنگ داخلی سوریه و انتساب آن به دولت اسد توسط دولتمردان امریکا، موضوع دخالت نظامی در این کشور به مانند تویی سرگردان بین دولت و کنگره در حرکت بود. دولت تصمیم‌گیری در مورد حمله به سوریه را به کنگره واگذار کرد، کنگره نیز آن را جزء اختیارات ویژه دولت برشمرد. نتیجه این پاس‌کاری از یک‌سو برملا شدن توان امریکا در تاثیرگذاری بر روند جنگ داخلی سوریه بود و از سوی دیگر فرصت تاریخی را برای روسیه فراهم نمود تا در چارچوب یک دیپلماسی چابک، نظارت بر روند خلع سلاح شیمیایی سوریه را در چارچوب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد برعهده گیرد. در ادامه دخالت نظامی روسیه در جنگ داخلی سوریه آخرین میخ بر تابوت یکه‌تازی امریکا در خاورمیانه بود (ایوب، ۱۳۹۴: ۱-۱۳۰ و ۸-۱۴۵). به‌عبارت دیگر، با آن که نظم خاورمیانه کماکان در چارچوب دو ستون محور مقاومت و صلح امریکا بر سر موجودیت اسرائیل تعریف می‌شود، اما ایالات متحده دیگر تنها بازیگر بین‌المللی در این منطقه به حساب نمی‌آید و حضور روسیه علاوه بر عقب راندن امریکا باعث تقویت مواضع رقیب این کشور در خاورمیانه یعنی جمهوری اسلامی ایران بوده است.

نتیجه‌گیری

با آن که ایالات متحده فروپاشی شوروی را واقعه‌ای در راستای تفوق جهانی خود می‌دانست، اما تحولات به وقوع پیوسته در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای زمینه‌ساز افول جایگاه این کشور بوده است. در سطح بین‌الملل این تحولات بخشی در چارچوب راهبردهای کلان باعث تاثیرگذاری بر زندگی افراد در تمامی کشورهای جهان سوم از جمله دولت‌های خاورمیانه گردید و بخشی دیگر

برخلاف انتظار زمینه‌ساز کوچک شدن اقتصاد آمریکا در طول سه دهه اخیر شده است. در سطح منطقه‌ای نیز از یک سو اهداف غیرواقع‌گرایانه آمریکا در طول نیم قرن اخیر تاکنون به‌طور کامل حصول نگردیده است؛ به‌طوری که همچنان در حال جدال با بازیگران مختلف از جمله ایران برای تحقق آنها می‌باشد. از سوی دیگر تصمیمات نابخردانه دولتمردان این کشور در دو دهه اخیر ضمن افول جایگاه منطقه‌ای آن باعث برملا شدن ضعفش در مناسبات خاورمیانه جدید بوده است. با این حال، نگاه سطحی به تغییر جایگاه آمریکا در عرصه بین‌الملل و منطقه می‌تواند برای بازیگران رقیب این کشور در دو سطح مورد اشاره نتایج اسفناکی به همراه داشته باشد. با آن که فرآیند افول جایگاه آمریکا در پرتو تضادهای درونی و تصمیمات متخذه از بیش از نیم قرن پیش آغاز شده است، اما این کشور کماکان بزرگترین اقتصاد دنیا را در اختیار دارد. این قدرت اقتصادی توانسته است بسیاری از کشورها را در گوشه و کنار دنیا همسو نماید و عدم مشاهده تاثیر آن وهم مطلق است. در سطح منطقه‌ای نیز با آن که آمریکا یک بازیگر فرامنطقه‌ای محسوب گردد اما توانسته است به عنوان یکی از ستون‌های اصلی نظم خاورمیانه در طول نزدیک به دو دهه گذشته نقش‌آفرینی کند. در این بستر بازیگران رقیب برای بهره‌برداری از روند افول جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا باید هوشیار باشند و زمینه ارتقاء منافع مربوطه را در چارچوب برنامه‌های راهبردی جمعی فراهم نمایند.

کتابنامه

- ابراهیمی فر، طاهره؛ منوری، سید علی. (۱۳۹۰). "درآمدی بر تاریخ‌گرایی در روابط بین‌الملل: جامعه‌شناسی تاریخی و زمینه‌های پژوهشی مشترک در روابط بین‌الملل". *فصلنامه مطالعات سیاسی*. سال چهارم، شماره ۱۳، پاییز.
- استاوریانوس، ال. اس. (۱۳۹۵). *شکاف جهانی: سیر شکل‌گیری جهان سوم*. (رضا فاضلی). تهران: نشر ثالث.
- اسکاچپول، تدا. (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. (سیدهاشم آقاجری). تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، دنیس. (۱۳۸۶). *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*. (سیدهاشم آقاجری). تهران: انتشارات مروارید.
- ایوب، محمد. (۱۳۹۴). *خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی*. (مهدی زیبایی). تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دلاوری، ابوالفضل. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا قیام خرداد ۱۳۴۲*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- رشیدی، احمد. (۱۳۹۴). "درآمدی بر رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی - مقایسه‌ای در پژوهش‌های علوم سیاسی". *فصلنامه سیاست*. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، شماره ۲، تابستان.
- زیبایی، مهدی؛ سیمبر، رضا؛ جانسین، احمد. (۱۳۹۷). "جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل؛ چارچوبی نظری برای تحلیل نظم فراملی". *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*. سال ۶، شماره ۲، بهار و تابستان.
- زیبایی، مهدی. (۱۳۹۷). *سیاست خارجی: ابزار پیشرفت اقتصادی برزیل*. *سیاست جهانی*. دوره ۷، شماره ۴، زمستان.
- سام دلیری، کاظم. (۱۳۹۲). "جامعه‌شناسی تاریخی: بررسی زمینه‌های تاریخی جامعه‌شناسی تاریخی". *مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. پاییز و زمستان.
- صدیقی، لاری. (۱۳۹۱). "به سوی حکومت لیبرال در جهان عرب: از دموکراسی نان تا دموکراسی رای در کتاب *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*". *ویراسته جان اسپوزیتو، مهران کامروا و جان واتربری*. (محمد تقی دلفروز). تهران: فرهنگ جاوید.
- کیلی، ری. (۱۳۹۴). *نگاهی نو به امپریالیسم و مسائل آن*. (روح‌الله طالبی آرانی؛ مرتضی نورمحمدی). تهران: نشر میزان.

گلوین، جیمز ال. (۱۳۹۸). *خاورمیانه جدید*. (مهدی زبانی). قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.

هابدن، استفن. (۱۳۷۹). *روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی*. (جمشید زنگنه). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هاروی، دیوید. (۱۳۹۷). *امپریالیسم جدید*. (حسین رحمتی). تهران: نشر اختران.

Congressional Research Service. (2018). Jordan: Background and U.S. Relations, at <https://crsreports.congress.gov/product/pdf/RL/RL33546/71> (accessed September 17, 2020).

Dorothy Neufeld. (2021). Visualizing the \$94 Trillion World Economy in One Chart. at <https://www.visualcapitalist.com/visualizing-the-94-trillion-world-economy-in-one-chart/> December 22, 2021.

Elman, C. & Elman, M. F. (2008). "The Role of History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies*, 37(2).

Gelvin, James L. (2015). *The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know*. New York: Oxford University Press.

Lawson, G. (2007). "Historical Sociology in International Relations: Open Society, Research Program and Vocation." *International Politics*. 44.

Hinnebusch, Raymond. (2012). "Globalization, the Highest Stage of Imperialism: Core- Periphery Dynamics in the Middle East." in Stephan Stetter (ed.). *The Middle East and Globalization: Encounters and Horizons*. New York: Palgrave Macmillan.

Hobson, J. M. (2007). "Reconstructing International Relations through World History: Oriental Globalization and the Global-Dialogic Conception of Inter Civilizational Relations." *International Politics*. 44.

Michael R. Gordon & Kareem Fahim. (2013). "Kerry Says Egypt's Military Was 'Restoring Democracy' in Ousting Morsi." At <https://www.nytimes.com/2013/08/02/world/middleeast/egypt-warns-morsi-supporters-to-end-protests.html>. Aug. 1, 2013.

Middle East monitor. (2019). *Number of Arab youths viewing US as 'enemy' doubles*. at <https://www.middleeastmonitor.com/20190502-number-of-arab-youths-viewing-us-as-enemy-doubles/> (accessed September 17, 2020).

Phares, Walid. (2020). *The UAE-Israel Abraham Accord is the mother of all deals*. at <https://english.alarabiya.net/en/views/news/middle-east/2020/08/17/The-UAE-Israel-Abraham-Accords-is-the-mother-of-all-deals> (accessed September 17, 2020)

- Schmid, Alex P. (2017). "Public Opinion Survey Data to Measure Sympathy and Support for Islamist Terrorism: A Look at Muslim Opinions on Al Qaeda and IS." at <https://icct.nl/wp-content/uploads/2017/02/ICCT-Schmid-Muslim-Opinion-Polls-Jan2017-1.pdf> (accessed September 17, 2020)
- Schroeder, P. W. (1997). "History and International Relations Theory: Not Use or Abuse, but Fit or Misfit." *International Security*. 22(1).
- Wagemakers, Joas. (2020). "Making sense of sectarianism without sects: Quietist Salafi anti-Shia discourse in Jordan." *Journal Mediterranean Politics*. Published online: 10 Mar.